



شهادت

شهادت سید هادی نصرالله فرزند دبیرکل حزب الله لبنان برای بسیاری از شخصیت‌های جهان غافلگیر کننده بود، پس از شهادت «هادی» تعدادی از نویسندگان و تحلیلگران عرب نوشتند در حالی که فرزندان بسیاری از شخصیت‌ها و سیاستمداران عرب در بهترین دانشگاه‌های دنیا سرگرم تحصیل هستند و یا برای خوشگذرانی به پایتخت‌های گوناگون سفر می‌کنند، فرزند دبیرکل حزب الله « داوطلبانه » در جبهه‌های جنگ با دشمن صهیونیستی حضور یافت تا نشان دهد میان فرزند دبیر کل و فرزندان مقاوم جنوب لبنان تفاوتی وجود ندارد. تحلیل‌گران چنین عقیده دارند گروهی، حزبی و یا تشکیلاتی که میان فرزندان رهبران و فرزندان سایر افراد تفاوتی قابل نیست پیروز است. سران جنبشها، گروهها و احزاب که فرزندانشان رفاه طلب، ولخرج و بی تفاوت هستند هرگز صداقت ندارند و به پیروزی نخواهند رسید.

نیم‌نگاهی به منش جهادی شهید سید هادی نصرالله

مشتاق استشمام رایحه پدر...

بنیاد شهید لبنان
نام: هادی حسن نصرالله
نام جهادی: هادی
سطح تحصیلات: دبیرستان
تاریخ و محل تولد: روستای البازوره ۱۹۷۹
وضعیت اجتماعی: متأهل
تعداد فرزندان: ندارد
تاریخ تعهد به مبنای دینی: پیش از سن تکلیف
تاریخ پیوستن به مقاومت: ۱۹۹۶
دوره های آموزشی: کومان‌دویی، رزمی، فرهنگی
مهم ترین فعالیت‌های جهادی: شرکت در بسیاری از عملیات
ضد صهیونیستی
آیا تاکنون دستگیر شده است؟: بله..... خیر..... مدت
دستگیری..... مکان دستگیری.....
مشخصات فردی: آرام، شاد، راستگو، علاقمند به نماز شب
و نیایش.
تاریخ شهادت: ۱۳/۹/۱۹۹۷
مکان دفن: رژیم صهیونیستی پیکر او را حدود سه سال به
اسارت گرفت و پس از آزادی در سال ۲۰۰۰ در گلزار شهدای
بیروت «روضة الشهداءین» به خاک سپرده شد.

مادر شهید، فاطمه یاسین
هادی در آخرین لحظات، چون سایر شهیدان چهره‌ای
بسیار آرام داشت.
در مسیر راه برگزاری مجلس ترحیم شهادت محمد هادی
نصرالله، فرزند دبیرکل حزب الله که مخصوص بانوان برپا شده
بود، در این فکر بودم که در اولین دیدار با بانو فاطمه یاسین،
مادر شهید هادی نصرالله به او چگونه سلام کنم و چه بگویم...
آیا به او تسلیت بگویم یا تبریک؟ در مسیر راه فکر می‌کردم
با مادری غمگین، اندوهگین و دردمند که باقیمانده اشک
چشمان گریان خود را پاک می‌کند، روبه روی می‌شوم... همه
تصور من این بود که مادر شهید با تسلیت بانوان عزادار که
برای تسلی خاطر او آمده‌اند احساس آرامش می‌کند، اما

بزرگ آموزشی زیر نظر حزب الله اداره می‌شود. در سال سوم
متوسطه و در حالی که بیش از ۱۵ سال نداشت، با موافقت
پدر، به طور موقت ترک تحصیل کرد تا به صفوف رزمندگان
مقاومت اسلامی بپیوندد، زیرا جهاد و شهادت در راه خدا
همواره آرزوی قلبی او بوده است. محمد هادی در وصیتنامه
خود چنین نوشته است:
«اینک به یاری خداوند، مجاهدی از مجاهدان مقاومت
اسلامی شده‌ام. هدف از پیوستن به مقاومت، آزادسازی
سرزمین جنوب لبنان و دفاع از حریم دین خدا و ناموس مردم
است. از خدای متعال مسئلت دارم مراد ردیف شهیدان راه
خود قرار دهد.»

حضور در صفوف مقاومت و میدانهای رزم، همه توجه و تلاش
محمد هادی را به خود معطوف کرده بود و بسیاری از روزهای عمر
خود را در جبهه‌های جهاد و قهرمانی سپری کرد و با ارتفاعات
«جبل صافی» و «اللویزه» و «میتا» انس گرفت. هرگاه به شهر و خانه
باز می‌گشت، بیش از دو یا سه روز در خانه نمی‌ماند، زیرا تاب
دوری از دوستان هم‌رزم خود را نداشت و دوری از آنها را بارز و نیاز
با پروردگار و دعا و تلاوت قرآن جبران می‌کرد.

محمد هادی در روز چهارم آوریل سال ۱۹۹۷ با تشویق پدر
و مادر خود، با دختر شیخ علی خاتون، پیمان زناشویی
بست. او در دوران نامزدی تلاش کرد از همسرش بانویی
نمونه بسازد. سید محمد هادی نصرالله که یکی از
رزمندگان مقاومت اسلامی بود و هر لحظه امکان داشت
به فیض شهادت نایل شود، کوشید همسرش را برای
چنین روزی آماده کند و سرانجام تلاش‌های او به ثمر
رسیدند.

محمد هادی در روز دوازدهم سپتامبر سال ۱۹۹۷، به همراه
تعدادی از هم‌زمان خود در جریان رویارویی با اشغالگران
صهیونیست در نزدیکی پایگاه اسرائیلیها در محور سجد
در جبل الرفیع در منطقه اشغالی اقلیم التفاح به شهادت
رسید. بی تردید نام او در حافظه تاریخ جاودانه خواهد
ماند...
شرح حال شهید محمد هادی نصرالله، بر اساس پرونده او در

فضای خانه را عطر نماز و نیایش پر کرده است... قلب پدر
سرشار از شادی است... پدری که به تنهایی، سختیهای راه
مقدس مقاومت و درد های امت را به دوش کشیده است...
سحرگاه سرد روز چهارشنبه نوزدهم ژانویه سال ۱۹۷۹، پدر،
اولین فرزند خود را گرم در آغوش می‌گیرد و در گوش او اذان
اقامه می‌گوید، «حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل». از
بدن نوزاد، شبنم می‌تراود و بوی عطر آگین شبنم او با نسیم
سحر درهم می‌آمیزد و در بلندترین قله «جبل الرفیع» مسکن
می‌گزیند. این رایحه بهشتی، روح سید محمد هادی نصرالله
است که ۱۷ سال بعد به آسمان هفتم عروج می‌کند.
از آغازین روزهای کودکی، نشانه‌های نبوغ، تیزهوشی، ثبات
شخصیت، خوشرویی، مهربانی، خدمتگزاری و فروتنی در
سیمای محمد هادی هویدا بود. او همواره برای برادرانش
محمد جواد و محمد علی و یگانه خواهرش زینب، برادری
مهربان و دوستی وفادار بود.

محمد هادی در سن چهارسالگی وارد مدرسه الناصر و سپس
مدرسه الرسول الاعظم (ص) در شهر بعلبک در منطقه بقاع
شد. پس از انتقال خانواده به بیروت، سید هادی تحصیلات
خود را در مجتمع آموزشی المصطفی ادامه داد. این مجتمع

نصرالله

سید هادی حدود سه سال بود که در عملیات ضد
صهیونیستی شرکت می‌کرد. در عملیاتی که در
جنوب لبنان روی می‌داد، مادر او، مانند همه مادران
رزمندگان، انتظار شنیدن خبر شهادت فرزندش را
داشت و هر روز برای هادی و سایر هم‌زمان او صدقه
می‌داد. آخرین خداحافظی هادی با خداحافظیه‌های
پیشین متفاوت بود. مادر می‌گوید، «هادی در آخرین
خداحافظی بسیار آرام بود و لبخندی پنهان
در چهره‌اش دیده می‌شد، انگار می‌خواست چیزی
را از من پنهان کند.

هرگز به ذهنم خطور نکرده بود که در حسینیه حضرت زینب(س) در محله «حاره حریک» با صحنه‌ای خلاف آنچه که فکرش را می‌کردم روبه‌رو خواهم شد.

بانو فاطمه یاسین، همسر سید حسن نصرالله، خاطر عزاداران را تسلی می‌داد و آنان را به بردباری فرا می‌خواند و از آنان می‌خواست فقط برای امام حسین(ع) گریه کنند. گاهی هم به نشانه افتخار به شهادت فرزند برومندش لیخندی بر چهره او نمایان می‌شد.

پرچمهای زرد رنگ، حزب‌الله و پلاکاردهای تبریک و تسلیت شهادت بر در و دیوار ورودی حسینیه حضرت زینب(س) آویخته شده بودند. مادر و بازماندگان شهید آرزو داشتند مراسم عروسی سید هادی را در این حسینیه برگزار کنند و به زودی از آنجا به خانه زناشویی بروند. در جایگاهی در صدر مجلس، دسته گل بزرگی به چشم می‌خورد و عکس شهید، میان گلها قرار داده شده بود. قاریان زن به ترتیب، آیه‌های قرآن را تلاوت می‌کردند. دختران نیز داوطلبانه شیرینی و حلوا میان عزاداران توزیع می‌کردند. پلاکاردهای تبریک شهادت سید هادی نصرالله به امام زمان(عج) و امام خمینی (ره) و سید حسن نصرالله، دیوار حسینیه را پوشانده و روی یکی از این پلاکاردها نوشته شده بود که وعده پیروزی ما بر اسرائیل، در کنار گذرگاههای مرزی فلسطین اشغالی است. در صدر مجلس مادر شهید و در سمت راست او، نامزد شهید، دوشیزه بتول شیخ علی خاتون و نزدیک او زینب نصرالله خواهر دوازده ساله شهید و در سمت چپ فاطمه یاسین،

گویی برخی از دلداریه‌ها و عبارته‌ها، روحیه مادر شهید را دو چندان می‌کند و ام‌هادی به ناچار بر شانه برخی از تهنیت گویندگان دست نوازش می‌کشد و رفتار انفعالی آنان را مهار می‌کند. به محض اینکه یکی از دبیران شهید سید هادی نصرالله در مجتمع آموزشی المصطفی نگاهش به مادر شهید می‌افتد و یاد شاگردش می‌کند، بدون اراده می‌گرید. بانوی دیگری در حالی که نشانه‌های رضایت به قضا و قدر الهی را در چهره فاطمه یاسین می‌بیند، ناگهان به گریه می‌افتد. بانوی دیگری، از سید هادی به عنوان الگو و اسوه جوانان متعهد لبنان نام می‌برد و می‌گوید، «ای کاش فرزندان ما هم

نصرالله

بر اساس کارت شناسایی باقیمانده از محمد هادی نصرالله، مشخص می‌شود که او ترجیح داده بود برای مدت کوتاهی تحصیلات خود را معلق نگه دارد و پس از دوره راهنمایی به صفوف رزمندگان مقاومت پیوست. حدود چهار ماه پیش از شهادت با دوشیزه بتول فرزند شیخ علی خاتون که از دوران کودکی در شهر بعلبک با خانواده او همسایه بودند، عقد کردند و منتظر تکمیل تهیه جهیزیه ازدواج بود تا زندگی مشترک را آغاز کنند.

صبر و شکیبایی نعمتی ارزشمند است که خداوند به من ارزانی داشته است. از خدا می‌خواهم که این نعمت را از من دریغ نکند.»

از او می‌پرسند، «آیا همسران رؤسای سه قوه تاکنون به شما تسلیت گفته‌اند؟» پاسخ می‌دهد، «الیاس هراوی رئیس جمهوری پیشین و همسرش تلفنی به من تسلیت گفتند. همسران برخی از وزیران و نمایندگان پارلمان نیز برای تسلیت نزد من آمدند.»

بر اساس کارت شناسایی باقیمانده از محمد هادی نصرالله، مشخص می‌شود که او ترجیح داده بود برای مدت کوتاهی تحصیلات خود را معلق نگه دارد و پس از دوره راهنمایی به صفوف رزمندگان مقاومت پیوست. حدود چهار ماه پیش از شهادت با دوشیزه بتول فرزند شیخ علی خاتون که از دوران کودکی در شهر بعلبک با خانواده او همسایه بودند، عقد کردند و منتظر تکمیل تهیه جهیزیه ازدواج بود تا زندگی مشترک را آغاز کنند.

سید هادی حدود سه سال بود که در عملیات ضد صهیونیستی شرکت می‌کرد. در هر عملیاتی که در جنوب لبنان روی می‌داد، مادر او، مانند همه مادران رزمندگان، انتظار شنیدن خبر شهادت فرزندش را داشت و هر روز برای هادی و سایر هم‌رزمان او صدقه می‌داد. آخرین خداحافظی هادی با خداحافظیهای پیشین متفاوت بود. مادر می‌گوید، «هادی در آخرین خداحافظی بسیار آرام بود و لیخندی پنهان در چهره‌اش دیده می‌شد، انگار می‌خواست چیزی را از من پنهان کند. هنگامی که به من اطلاع دادند هادی همراه سه رزمنده دیگر مفقود شده‌اند، تسلیم اراده خدا شدم. به خدا توکل و همه چیز را به او واگذار کردم.» فاطمه یاسین با افتخار بیان می‌کند، «گمان می‌کنم در تربیت فرزندم موفق بوده‌ام. با شهادت او بهره‌مند شدم. زبان نکرده‌ام و بی تردید روز قیامت، نزد اهل بیت(ع) از من شفاعت خواهد کرد. این دنیا گذرگاه آخرت است و هادی راه را کوتاه کرد.»

ام‌هادی در برابر نگاههای خیره و پر استغفام دیگران می‌کوشد آنان را متقاعد کند که به احساسات و عواطف خود اجازه نمی‌دهد بر او چیره شوند. او چنین می‌گوید، «هنگامی که احساسات بر من هجوم می‌آورند، حضرت فاطمه زهرا(س) و صحنه وداع حضرت زینب(س) در کربلا را به یاد می‌آورم. حضرت زینب با از دست دادن برادران و اهل بیتش اراده‌اش را از دست نداد. او در برابر فاجعه کربلا صبر و شکیبایی نشان داد. من فقط یک فرزندم را از دست داده‌ام و در مقابل این بزرگان چیزی نیستم. باید از این عزیزان الگو بگیریم.»

او در واکنش به اسارت پیکر فرزندش سید هادی توسط نظامیان صهیونیست می‌گوید، «این پیکر هم مانند اجساد سایر شهیدان مقاومت است، تفاوتی میان آنان نیست. من نیز مادری چون مادر سایر شهیدان هستم. در اخبار شنیده‌ام که دشمن پیشنهاد مبادله پیکر فرزندم با اجساد نظامیان صهیونیست را کرده که در جریان عملیات ناکام انصاریه در لبنان مانده‌اند. او کور خوانده است و باید پیکر همه شهیدان را بدهد و اسیران را آزاد کند. تنها یک پیکر را قبول نداریم و تسلیم پیشنهادات و قبیحانه اشغالگران نمی‌شویم.» بانو فاطمه یاسین بر تصمیم خویش برای ادامه راه شهید هادی نصرالله و فراهم نمودن زمینه پیوستن پسر دوم خود محمد جواد نصرالله به گروههای مقاومت تأکید دارد. ■



مثل فرزندان شما بودند.»

«هادی واقعاً شایستگی این نام را داشت. او انسانی خدمتگزار، با اخلاق و پرهیزگار بود.» این سخن یکی از بانوان است که در گوش دیگری زمزمه می‌کند، «خداوند او را بیمارزد بسیار مهربان بود.» به ایشان نزدیک می‌شوم و سؤال می‌کنم، «با سه روز فراق چه می‌کنی؟» پاسخ می‌دهد که کاری از دستش ساخته نیست و می‌گوید که یک روز پیش در اخبار سراسری تلویزیون پیکر هادی را روی برانکار دیده و او را از انبوه ابروان و شکاف سرش شناخته است. انگار به خواب رفته بود. نفس عمیقی می‌کشد و می‌افزاید، «آری به خواب رفته بود و شباهتی به مردگان نداشت.»

مادر سید محمد هادی در پاسخ به این سؤال که آیا به هنگام تنهائی در خانه برای فرزندش گریه می‌کند یا نه، می‌خندد و می‌گوید، «تاکنون گریه نکرده‌ام و تظاهر به گریه هم نمی‌کنم.

مادر بزرگهای پدری و مادری شهید نشسته‌اند. بازماندگان شهید باوقار و با نظم خاصی به مهمانان خوشامد می‌گویند. دو تن از بانوان که در جمع مادر و بازماندگان شهید نشسته‌اند، عزاداران و تهنیت‌گویان را معرفی می‌کنند. «خدا به شما پاداش نیک بدهد» و «شهادت بر شما مبارک باشد.» از جمله عباراتی بودند که پیوسته به گوش بانو فاطمه یاسین، همسر سید حسن نصرالله، می‌رسید. چشمان گریان برخی از تسلیت‌گویان و سخنانی نظیر همه ما به شهادت ایمان داریم، اما توان تحمل چنین لحظاتی را نداریم، مادر شهید را آزار می‌دهند. عبارات تحریک‌آمیز برخی از زنان هرگز خلی در صبر و شکیبایی مادر شهید به وجود نمی‌آورد. بانویی به مادر شهید گفت، «در تلویزیون همسران را آرام دیدم. انتظار نداشتم شما را هم این قدر آرام و شکیبایی ببینم، زیرا شما مادر هستید.»